

«تعارف» و «تعامل معروف» دو اصل بنیادین در فرایند تمدنی

فاطمه مرادی*

چکیده

اگر تمدن را به معنای کلان‌ترین نظام فرایندی مناسبات انسانی بدانیم، فراتر از آن نمی‌توان واحد اجتماعی فراخ‌تری را تصور و تأسیس کرد، آن‌گاه این پرسش مطرح می‌شود که چه عوامل بنیادینی می‌توانند چنین واحد کلان اجتماعی را آن‌هم در شرایط متنوع فرهنگی معاصر پدید آورند؟ در این مقاله به دو عنصر بنیادین قرآنی تأکید می‌شود که می‌توانند در ساخت کلان‌ترین نظام مناسبات انسانی آن‌هم در وضعیت آشفته تنوع‌های فرهنگی امروزی نقش آفرینی کنند: ۱. اصل «تعارف»؛ ۲. اصل «تعامل به معروف». قرآن، عنصر «تعارف» را بر تفکیک عناصر مشترک اخلاقی، عرفانی و اجتماعی از یکدیگر استوار می‌کند، و «تعامل معروف» («معاشرت» یا «مصاحبت» معروف) را نیز که می‌تواند برآمده از همان عنصر تعارف باشد، بر ایجاد مناسبات انسانی مبتنی بر کرامت، عدالت، احسان و محبت پایه‌ریزی می‌کند. این نظریه قرآنی در مواجهه با تفاوت‌ها و تنوع‌های اجتماعی و فرهنگی، نظریه‌ای ایجابی و سازنده است که نه تنها تساهل و تسامح (رویکرد سلبی در تحمل یکدیگر) در جامعه را موجب می‌شود، بلکه فراتر از آن بر جنبه‌های اصلاحی و اخلاقی نهفته در هر آفریده متفاوت در صورت‌بندی تمدنی تأکید می‌ورزد.

کلیدواژه‌ها

تمدن، تفاوت، تعارف، تساهل و تعامل معروف.



مقدمه

مؤلفه‌ها و معارف و حیانی در قرآن کریم از جمله مقوله‌های هویت‌بخش تمدنی است که می‌تواند تمدن اسلامی را از تمدن‌های دیگر جدا کند و مرزهای هویتی آن را به‌دقت معلوم سازد؛ برای نمونه، فرهنگ «تحمل و عفو یکدیگر» در جامعه «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»: و از مردم در می‌گذرند (آل عمران: ۱۳۴)) و یا فرهنگ «مربطه و مصابره» و آثار اجتماعی آن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهدارید (آل عمران: ۲۰۰)) و یا عنصر «پیشی گرفتن در خیر» در مقیاس جمعی و پیامدهای آن در انباشت نیکی‌ها در جامعه «فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»: پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید (مانده: ۴۸)، «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ»: و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، بشتابید (آل عمران: ۱۳۳))، هر کدام می‌تواند در صورت‌بندی هویت تمدن اسلامی تعیین‌کننده باشد و الگوی مناسبات انسانی را در این تمدن از تمدن جدید سکولار که تقریباً با چنین مقولاتی بیگانه است متمایز کند. هر یک از این مقوله‌های قرآنی که پیامدهای اعجاز‌گونه‌ای در فرایند تمدنی دارند، اگر تفسیر نوی بیابند، عمق فرهنگی آنها به‌درستی تبیین شود و گستره تمدنی آنها معلوم گردد، می‌تواند در وضعیت آشفته دنیای اسلام شگفتی‌ساز باشد و نه تنها تمدنی را بسازد، بلکه تمدن‌های دیگر را نیز متحول کند.

دو عنصر مهم از این مقوله‌های تمدنی در قرآن، مقوله «تعارف» و «تعامل به معروف» است که ژرف‌نگری در هر کدام از آن‌دو می‌تواند هم در ادبیات مدرن، تازگی‌هایی به وجود آورد و ساختارهای جاهلی و متعصبانه در آن را بشکند و هم اینکه در حل معضلات کلان اجتماعی دنیای اسلام راه‌گشا باشد. افزون بر اینکه رابطه این دو نیز در فرایند تمدنی اهمیت می‌یابد تا روشن شود که چگونه تعارف میان افراد انسانی (مانند زن و مرد) و تعارف میان قبیله‌های مختلف می‌تواند زمینه‌ساز برای «تعامل و معاشرت به معروف» در میان افراد جامعه باشد و روابط معروف بنیادی را با دیگر جوامع مختلف اسلامی و انسانی پدید آورد. در ادامه این سه مقوله، یعنی «تعارف»، «تعامل به معروف»، و «ارتباط متقابل این‌دو» بررسی خواهد شد.



پیش از ورود به بررسی این سه مرحله، لازم است منظور خود را از «تمدن» معلوم سازیم و آن‌گاه در پی عناصر تمدن‌ساز در قرآن برویم. بی‌گمان عنوان «تمدن» یا «الحضاره» عنوانی مدرن است و درباره این واژه چیزی در قرآن نیامده است، ولی نبود چنین واژه‌ای در قرآن، بدان معنا نیست که اساساً قرآن به چنین معنا و مفادی نپرداخته است. اگر «تمدن» از جمله مفاهیم کلان اجتماعی (macro concepts) است (Mazlish, 2001: 298)، قرآن از این گونه مفاهیم کلان فراوان بهره می‌گیرد که از مضمون آنها می‌توان فهمید که این کتاب وحیانی به‌ویژه در بیان سرنوشت اقوام گذشته، به جنبه‌های دقیق تمدنی توجه کرده و آنها را در سرنوشت تمدن‌های ایمانی و الحادی، هدایت‌یافته و گمراه‌شده، طیب و میت و صالح و طالح به شکل‌های گوناگونی بیان کرده است. کاربرد برخی از این مفاهیم کلان اجتماعی در قرآن به صورت عام و معطوف به ذهنیت عموم مخاطبان است و برخی نیز به صورت خاص و در جهت اصلاح و تغییر ذهنیت مخاطبان در استفاده از واژگان اجتماعی به کار رفته است. واژگانی مانند «تمکن»، «ملک» و «امت» به صورت عام به کار رفته‌اند و در آنها تغییری در اصطلاح‌ها و کاربردهای مخاطبان دیده نمی‌شود و الفاظی مانند «قریه»، «مدینه» و «عمران» به صورت خاص استفاده شده‌اند و در آنها ارزش‌های الهی و قرآنی در کاربست این گونه واژگان و مفاهیم کلان اجتماعی لحاظ شده است که تفصیل آنها را باید در جای دیگر پی گرفت.

مقایسه مفاهیم کلان اجتماعی در قرآن، مانند امت، مدینه، قریه، بلد و ملک با مفهوم مدرن تمدن (civilization) می‌تواند نکات تازه و چشم‌اندازهای جدید معرفتی را درباره ماهیت و معنای تمدن فراروی ما بگشاید که اکنون مورد بحث ما نیست. آنچه ما از واژه تمدن و محتوای آن (چه تعبیر مدرن و چه تعبیر وحیانی آن) در نظر داریم، بزرگ‌ترین و کلان‌ترین نظام فرایندی مناسبات انسانی است. به بیان دیگر، تمدن، پیچیده‌ترین (یا بزرگ‌ترین) نظام در حال تحوّل و توسعه است که در روابط میان انسان‌ها و یا جوامع انسانی پدید می‌آید و برای دو هدف سلبی و ایجابی به کار می‌رود؛ بدین معنا که برای مقاومت در برابر شرور بزرگ انسانی جنبه سلبی آن و برای تأمین نیازهای بزرگ معنوی و مادی، جنبه ایجابی آن کاربرد می‌یابد (Babaei, 2015: 854).





«تعارف» و کارکردهای تمدنی آن

انسان‌ها در بسترهای متفاوت طبیعی، جغرافیایی و انسانی به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند و می‌میرند. اساساً به‌طور طبیعی جهان هستی و عالم انسانی به‌گونه‌ای است که در آن گروه‌های اجتماعی و گونه‌های مختلف فرهنگی و قومی و دسته‌های مختلف اجتماعی زندگی می‌کنند؛ گویی هر خلقی و هر آفریده‌ای نشانگر اسمی متفاوت از اسمای باری تعالی است و خداوند به وحدانیت‌اش در هر خلق جداگانه جلوه‌گری می‌کند و یکتایی خود را در تک‌تک آفریده‌هایش به رخ می‌کشد. در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»: ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید (حجرات: ۱۳) به همین تفاوت‌ها در نظام آفرینش جهان و انسان اشاره شده است. مراد اصلی از بخش نخست آیه آن است که هرچند شما انسان‌ها بدین‌گونه آفریده شده‌اید که میان شما و گروه‌های اجتماعی تفاوت‌هایی وجود دارد، ولی نباید این تفاوت‌ها را مایه فخرفروشی و زمینه‌ساز اختلاف و دشمنی‌ها قرار بدهید، زیرا شما برابرید و معیار در برتری، تقوی و مراقبت نفس از شرور نفسانی است.

در ادامه آیه، حکمت و فلسفه این تفاوت‌ها و تعددها، با عبارت «لتعارفوا» بیان می‌شود. بر این اساس، گونه‌گونه‌بودن جامعه، برای شناخت یکدیگر است (شاذلی، ۱۴۱۲، ج ۶: ۳۳۴۸). حال باید پرسید منظور از شناخت یکدیگر چیست و چرا چنان مهم باشد که خداوند برای دستیابی به آن، انسان‌ها را به‌رغم اشتراک‌های فراوانشان، متفاوت بیافریند و با چنین آفرینشی زمینه‌های اختلاف و دشمنی‌ها و خون‌ریزی‌ها را فراهم سازد؟

برای پاسخ به این پرسش، باید در فهم و تفسیر واژه «تعارف» (از عَرَفَ) دقت شود. در ادبیات عرب، «عَرَفَ» با «عَلِمَ» تفاوت دارد. راغب اصفهانی «معرفت» و «عرفان» را درک چیزی با تفکر و تدبّر در آثار آن می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۶۱). در منابع دیگر نیز معرفت، علم به شیء، آثار و تشخیص و تفکیک آن از دیگر چیزها دانسته شده است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۹۹، ۹۸). از این منظر، هر معرفتی، نوعی علم و دانستن است، ولی هر علمی معرفت نیست و با صرف دانستن نمی‌توان متعلق شناخت را در مقایسه با امور

مشابه تفکیک کرد. بر این اساس، روح معنایی مشترک در ماده «عَرَفَ»، آگاهی یافتن بر شیء و علم به ویژگی‌ها و آثار آن چیز است، به گونه‌ای که بتوان آن را از دیگر مقوله‌های مشابه‌اش تفکیک کرد و تمییز داد.

واژه «تعارف» نیز از ریشه «عَرَفَ» است که به شناخت عمیق فرد از فرد دیگر و یا معرفت عمیق گروهی از گروهی دیگر گفته می‌شود (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۵: ۵۵). بدین سان عبارت «لتعارفوا» در آیه شریفه، بدان معناست که آفرینش متنوع انسان‌ها به منظور شناخت عمیق یکدیگر بوده است و شناخت عمیق یکدیگر نیز مقدمه‌ای برای تشکیل پیوند اجتماعی و جامعه درهم‌تنیده انسانی بوده است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴: ۳۷۴؛ طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۳: ۲۲۳). از این منظر، جامعه کلان انسانی حاصل شناختی است که افراد انسانی و جوامع خرد بشری از یکدیگر می‌یابند و همین معرفت را بنیانی برای تعامل‌ها، همکاری‌ها و تقسیم کار در جامعه قرار می‌دهند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸: ۳۲۷؛ طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۳: ۲۲۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۵: ۵۵). البته شناخت یکدیگر امری ذومراتب است و به طور طبیعی شناخت بسیط و سطحی از یکدیگر به نوعی از پیوند سطحی میان همدیگر می‌انجامد، ولی شناخت عمیق از یکدیگر، پیوندهای عمیق انسانی از نوع «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهداری کنید (آل عمران: ۲۰۰) و جامعه درهم‌بافته بشری را موجب می‌شود و پیوندهای اجتماعی را ریشه‌دارتر می‌کند؛ همان گونه که داشتن معرفت توحیدی از نفوس یکدیگر، موجب ترابط و تراکم اسمای الهی در مسیر سلوک فردی و جمعی انسان‌ها شده و نوعی از پیوستگی توحیدی را در جامعه پدید می‌آورد.

اساساً بدون داشتن شناختی عمیق، آشنایی لازم از استعدادها و قوای یکدیگر در جامعه حاصل نمی‌شود و بدون چنین شناختی، تعاون و همکاری‌های لازم شکل نمی‌یابد (مبحث رابطه تعاون و تعارف در قرآن) و هر فرد یا گروهی در موضع خاص خودش قرار نمی‌گیرد (مبحث رابطه تعارف و عدالت اجتماعی در قرآن). صورت‌بندی جامعه عادلانه در یک مرحله، به چنین شناخت (تعارف) و تعاونی وابسته است تا هر کسی در جای خود قرار گیرد و مسئولیت ویژه خود را در شکل‌بندی جامعه ایفا کند. از سوی





دیگر، تعارف اساساً نوعی رسمیت بخشی به یکدیگر در جامعه است. با رسمیت ندادن به تک تک افراد و گروه‌ها در جامعه، زمینه‌های بروز و ظهور قوای فردی و اجتماعی در جامعه از میان می‌رود و همکاری‌های اجتماعی به تراکم جمعی نمی‌انجامد و موج تمدنی شکل نمی‌گیرد.

اساساً تمدن به مثابه واحد کلان اجتماعی همواره حاصل انباشت تنوع‌های ملت‌ها، فرهنگ‌ها، اقوام، گروه‌ها و ظرفیت‌ها و استعدادهاى آنهاست و عامل پیوند اجتماعی میان این گروه‌ها، اقوام و افراد نیز همین تعارف میان این گروه‌هاست. با داشتن شناخت از یکدیگر و رسمیت بخشی به استعدادهاى انسانی یکدیگر، گامی جمعی در جهت رفع نیازهای یکدیگر و حل معضلات کلان اجتماعی برداشته می‌شود و هویت مشترک میان من‌های علوی و گاه من‌های سفلی در سطوح کلان اجتماعی و تمدنی پدید می‌آید.

افزون بر اینکه می‌توان مقوله تعارف را در پیوندهای میان تمدن‌ها نیز مطرح کرد و نظریه «تعارف تمدن‌ها» را به جای «نظریه برخورد تمدن‌ها» و یا حتی «گفت‌وگویی تمدن‌ها» برجسته ساخت. در نظریه «تعارف تمدن‌ها» که زکی میلاد عنوان می‌کند (میلاد، ۲۰۰۸: ۱۲۵)، تمدن‌ها نه تنها نباید به سمت برخورد بروند، بلکه باید به گفت‌وگویی با یکدیگر بنشینند. افزون بر گفت‌وگو، باید به تعارف و شناخت یکدیگر حریص باشند و از رهگذر همین تعارف دو سویه (یا چند سویه) فرایند تمدنی در درون خود را کامل کنند. در این زمینه می‌توان گفت اساساً تا زمانی که میان ملت‌های مختلف در درون یک تمدن، چنین تعارفی حاصل نشود، تمدنی شکل نمی‌گیرد و نیز همین‌طور اگر چنین تعارفی در میان تمدن‌ها رخ ندهد، تمدن‌ها توسعه نمی‌یابند.

بر همین اساس، یکی از پایه‌های اسلامی و قرآنی در تمدن‌سازی ضرورت ایجاد تعارف و معرفت عمیق از یکدیگر در میان افراد و گروه‌های علمی، دینی، مذهبی و سیاسی در آن جامعه است. این تعارف تنها به افراد و گروه‌های درونی یک تمدن محدود نمی‌شود، بلکه تکمیل فرایند تمدنی یک تمدن، به تعارف بین آن تمدن با تمدن‌های دیگر نیز بستگی دارد. به دیگر بیان، اساساً فرایند درونی یک تمدن زمانی به کمال می‌رسد و اوج می‌گیرد که تعارف، تعامل و تعاون میان یک تمدن و تمدن‌های

دیگر شکل گرفته باشد و شبکه ارتباطی تمدن در سطوح کلان بشری با دیگر واحدهای کلان اجتماعی در تمدن‌های دیگر برقرار شود. در غیر این صورت، تمدن عقیم مانده و پویایی و قدرت نفوذ خود را از دست می‌دهد.

تعامل به معروف

مفهوم «معروف» دو عنصر یا دو اصل دارد: اصل اول، پیوستگی و اتصال است. پیوستگی از آن جهت در معنای معروف وجود دارد که استمرار یک رفتار سبب می‌شود آن امر، شناخته شده و معروف و مشهور گردد. اصل دوم در معنای معروف، سکون و طمأنینه برآمده از معرفت و عرفان است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۹۷). وجود این اصل در معنای معروف از آن روست که با حصول شناخت، نفس آرام می‌گردد و سکون، آرامش و طمأنینه جای اضطراب برآمده از جهل را می‌گیرد. از این رو، به امری که مایه سکون و آرامش باشد، معروف گفته می‌شود (احمد بن زکریا، ۱۴۰۴، ج ۴: ۲۸۲). در قاموس قرآن، مراد از معروف، کردار یا گفتار مطابق عقل و فطرت سلیم معرفی شده و آمده است که معروف معقول و مفطور همواره مورد تأیید شرع است؛ چه در شرع مقدس بدان اشاره‌ای شده باشد یا اینکه شارع درباره آن سکوت اختیار کرده باشد (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۳۲۸). از نظر لسان العرب، «معروف» اسمی است جامع که تمامی طاعت‌ها از خداوند را در بر می‌گیرد. همین طور هر چیزی که احسان به مردم باشد، جزو معروف شمرده می‌شود (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۹: ۲۴۰). تعریف علامه طباطبایی از معروف نیز در میزان به چنین مضمون جامع و شاملی اشاره می‌کند:

کلمه «معروف» هم متضمن هدایت عقل است و هم حکم شرع و هم فضیلت اخلاقی و هم سنت‌های ادبی و انسانی. آن عملی معروف است که هم طبق هدایت عقل صورت گرفته باشد و هم با حکم شرع یا قانون جاری در جامعه مطابق باشد و هم با فضائل اخلاقی منافی نباشد و هم سنت‌های ادبی آن را خلاف ادب نداند. معروف از نظر اسلام، همان چیزی است که مردم آن را معروف بدانند، البته مردمی که از راه فطرت منحرف نشده و از حد نظام خلقت منحرف نگردیده باشند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۳۲).



نظر



شیخ طوسی نیز در تعریف «معروف» به همین مطلب تأکید کرده است: «معروف نقیض منکر است و آن چیزی است که عقل و سمع بر وجوب یا استحباب آن دلالت دارد و از این جهت، معروف نامیده شده است که عقل به عظمت حسن و وجوبش اعتراف دارد» (طوسی، بی تا، ج ۹: ۵۸۸). در جای دیگر، شیخ طوسی معروف را حقی می داند که عقل یا شرع به دلیل شناخت درستی آن، بر خلاف منکر بدان فرا می خواند (طوسی، بی تا، ج ۲: ۲۵۱). همچنین آلوسی در روح المعانی معروف را شامل هر چیزی می داند که شرع آن را شناخته و نیکو بداند. پس معروف شامل تمامی اصناف بر می شود (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۱۳۹). وی در جای دیگر، معروف را قول یا فعلی معرفی می کند که به جهت عقلی یا شرعی حُسن و نیکی در آن نهفته باشد و نفس بدان آرام گیرد (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۴۱۴).

با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی واژه «معروف»، می توان گفت که اساساً معروف، امری انسانی، نیک و زیباست که فطرت یا عقل سلیم انسانی و یا شارع مقدس بدان توجه و تأکید می کند و با انجام دادن آن آرامش و طمأنینه برای انسانها در جامعه پدید می آید.

ماهیت معروف و کارکردهای تمدنی آن

منظور از ماهیت معروف و عناصر ماهوی در آن، نه مفهوم معروف است و نه مصداق آن مورد نظر است. آنچه در این بین مهم و مورد نظر است، کشف و استخراج عناصری است که در هر مصداقی از معروف باید آن عنصر وجود داشته باشد. مثلاً نمی توان رفتار معروفی را یافت که کرامت انسانی در آن ملحوظ نباشد. همین طور نمی توان معروفی را پیدا کرد که در آن ظلم رخ بدهد و در عین حال ماهیت معروف در آن باقی بماند. از این نظر، عناصر ذیل می تواند عناصر ماهوی - و نه مصداق - برای معروف به حساب آید.

۱. حفظ کرامت انسانی، از مهم ترین عناصر ماهوی در «معروف» است. آیات ذیل به

چنین عنصر ماهوی در معروف دلالت دارد:

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»: (بقره:

۲۳۱): چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خویش رسیدند، پس به خوبی نگاهشان

دارید یا به خوبی آزادشان کنید.

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ» (بقره: ۲۶۳): گفتاری پسندیده [در برابر نیازمندان] و گذشت [از اصرار و تندگی آنان] بهتر از صدقه‌ای است که آزاری در پی آن باشد و خداوند بی‌نیاز بردبار است.

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (نساء: ۵): و اموال خود را - که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده - به سفیهان مدهید، و [لی] از [عواید] آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید و با آنان سخنی پسندیده بگویید.

«وَ عَاشِرُوهُمْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُمْ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» (نساء: ۱۹): و با آنها به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوششان نیامد، پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد.

زمینه‌های نزولی آیات معروف، زمینه‌هایی مانند طلاق یا تعامل با سفیهان است که امکان تحقیر یا خدشه‌دار شدن کرامت انسانی در آن وجود دارد. قرآن کریم برای جلوگیری از تحقیر شدن انسان، تعامل و معاشرت به معروف را توصیه می‌کند و بدین ترتیب، به مقابله با زمینه‌هایی می‌پردازد که در آن تعرض به کرامت و عزت انسانی حتی در مورد سفیهان، ممکن و تسهیل می‌شود.

البته معروف و توجه به کرامت انسانی در آن، باید برای همه مفهوم و معقول باشد. اساساً آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر که بارها در قرآن آمده است، مستلزم اذعان به معروف بودن معروف و منکر بودن منکر از سوی آمر و مأمور و ناهی و منهی (در شبکه اجتماعی) است، و گرنه انجام دادن امر و نهی در ناحیه معروف و منکر ناشدنی می‌شد و به تضاد و تعارض در نظم اجتماعی می‌انجامید.

نداشتن مفهوم مشترک از معروف یا منکر در میان آمر و مأمور یا ناهی و منهی سبب می‌شود که فرد مأمور (امر شده) یا منهی (نهی شده) نتواند به منکر بودن یا معروف بودن آنچه که از آن نهی می‌شود یا بدان امر گردد اذعان کند و با فرد توصیه‌کننده موافقت نماید. بر همین اساس، علامه طباطبایی در تعریف معروف گفته‌اند: «(معروف) به معنای





هر امری است که مردم در مجتمع خود آن را بشناسند» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۲۵۵)^۱ و بر همین پایه است که برخی از محققان معاصر مقوله «فرهنگ» را نیز چیزی جز معروف‌ها و منکرهای یک جامعه نمی‌دانند (اراکي، محاضرات: فقه نظام شهری، جلسه ۶).

۲. یکی دیگر از مهم‌ترین عناصر ماهوی در معروف، عدالت است. جامعه معروف محور، زمانی می‌تواند به معروف به مثابه یک امر انسانی متصف باشد که حقوق انسانی در آن محترم شمرده شود. در نظام اجتماعی معروف محور، حقوق تک تک افراد با ویژگی‌ها و استعدادهای خاص به رسمیت شناخته می‌شود و همه افراد و همه فرهنگ‌ها، اقوام و ملیت‌ها با هر موقعیت و شرایطی، به عنوان یکی از مقومات در آن جامعه خرد یا کلان حضور دارند و هر کدام به اندازه توان خود در شکل‌دهی جامعه خود سهم ایفا می‌کنند. بی‌شک چنین عدالتی که به تأمین حقوق جمعی و فردی می‌انجامد هم خود معروف است و هم حاصل و غایت فعل معروف است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل: ۹۰): در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.

۳. عنصر ماهوی دیگر در معروف، احسان و نیکی است که در مراتب بالاتری از عدالت قرار دارد و بدون شک جامعه خشک عدالت محور را به جامعه‌ای بدل می‌سازد که در آن انسان‌ها افزون بر رعایت حقوق یکدیگر، از حق خود هم می‌گذرند و با گذشت از حق خود، احسان کرده و بر داشته‌ها و برخورداریه‌های دیگران می‌افزیند. همین امر، موجب نوعی از پیوند حُبّی در جامعه می‌شود. صورت‌بندی چنین پیوندی در مقیاس تمدنی، بی‌شک به انعقاد تمدنی انسانی‌تر (معروف محور) می‌انجامد و آن را از بسیاری تمدن‌های سرمایه محور، قدرت‌گرا و سکولار متمایز می‌سازد:

۱. البته پذیرش هر جمعی مستلزم معروف بودن یک امر نیست، بلکه این جمع باید از عقلا باشند تا پذیرش آنها موضوعیت داشته باشد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ
ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (بقره: ۱۷۸):
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درباره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده
است: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن. و هر کس که از جانب
برادر [دینی] اش [یعنی ولیّ مقتول]، چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود،
[باید از گذشتِ ولیّ مقتول] به طور پسندیده پیروی کند و با [رعایت] احسان،
[خون بها را] به او بپردازد. این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شمامست، پس
هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است.

کلان بودن مقوله معروف در قرآن

نه تنها معروف از نظر مفهومی برای عموم مردم قابل فهم بوده و مطابق عقل سلیم است،
بلکه عمومیت آن نیز گسترده است و تقریباً همه تعامل‌ها و مناسبات انسانی را در
برمی گیرد. آیات ذیل گونه‌ای از این عمومیت در معروف را مطرح می‌کند:

«وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ» (بقره: ۲۳۶): و آنان را
به طور پسندیده، به نوعی بهره‌مند کنید - توانگر به اندازه [توان] خود و تنگ دست
به اندازه [وسع] خود.

«وَعَلَى الْمُؤَلُّودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۳۳):
خوراک و پوشاک آنان [مادران]، به طور شایسته بر عهده پدر است. هیچ کس جز به
قدر وسعش مکلف نمی‌شود.

تأکید بر اجرای معروف از سوی توانا و ناتوان با در نظر گرفتن میزان وسع و توان هر
کدام، بیانگر آن است که هر گروهی در جامعه به تناسب توان خود قادر به اجرای
معروف است و کسی را در جامعه نمی‌توان یافت که انجام دادن معروف بیرون از اراده
و قدرت او بوده باشد. معروف امری نیست که به گروه خاصی از جامعه اختصاص
داشته باشد، بلکه همه گروه‌های اجتماعی و همه شعبه‌های انسانی و فرقه‌های دینی و





مذهبی به میزان توان، تمکن، فهم و معرفت خود و می‌توانند مجری معروف و بلکه آمر به معروف و ناهی از منکر باشند. افزون بر عموم و شمول داشتن مجریان، عاملان و آمران به معروف، متعلق معروف نیز عموم و مشمول دارد. معروف تنها به امر خاصی اختصاص ندارد، بلکه در همهٔ امور زندگی می‌توان مصداقی از آن را یافت. در آیات ذیل به موارد پیش گفته اشاره شده است:

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره: ۲۲۸): و مانند همان [وظایفی] که بر عهده زنان است، به طور شایسته به نفع آنان [بر عهده مردان] است.
 «قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (نساء: ۵): با آنان سخنی پسندیده بگویید.
 «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء: ۶): باید مطابق عرف [از آن] بخورد.
 «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء: ۱۹): با آنها به شایستگی رفتار کنید.
 «قُلْ لَا تُفْسِمُوا طَاعَةَ مَعْرُوفِهِ» (نور: ۵۳): بگو: «سوگند مخورید، اطاعتی پسندیده [بهبتر است].»

بنابر آیات پیشین، محدودهٔ معروف در زندگی بشری شامل چگونگی طاعت خدا و پیامبر اکرم **۹**، مصاحبت و رفتار با پدر و مادر، حتی اگر اهل ایمان نباشند، تعیین حقوق افراد انسانی اعم از زنان و مردان، معاشرت و تعامل‌های مختلف مردان و زنان در روابط مختلف اجتماعی و خانوادگی و غیره، نوع گفتار و رفتار به‌هنگام خواستگاری، مشورت زن و شوهر برای امور زندگی از جمله مدت شیر دادن به کودک، نفقهٔ زنان شیرده، چگونگی کفالت، سرپرستی و مدیریت اموال ایتم، نوع برخوردهای مردان با زنان در زمان جدایی و طلاق یا بازگشت مجدد به زندگی مشترک، پرداخت مهریه زنان، پرداخت دیه، انفاق، صدقه و غیره می‌باشد. تعدد این موضوع‌ها، گستره معروف را نشان می‌دهد؛ بدین معنا که معروف را تنها در اموری خاص پی‌نمی‌گیرد، بلکه معروف در امور مختلف فردی، خانوادگی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و عبادی جاری است و انسان باید در تمام اعمال، رفتار، کردار و گفتار مجری معروف باشد.

به نظر می‌رسد آنچه که معروف را به آستانه مفاهیم تمدنی می‌کشاند و آن را به یک مفهوم کلان تبدیل می‌کند، همین عمومیت درک معروف بودن معروف، شمول داشتن

عامل معروف و فراگیر بودن مصداق و متعلق معروف است که آن را در شکل دهی به کلان‌ترین نظام مناسبات انسانی مهم می‌سازد.

«تساهل» یا «تعامل معروف» در مواجهه با تفاوت‌ها

حقیقت واحد در خلقت آدمی (نساء: ۱)، زمینه‌ای برای نزدیکی وجودی انسان‌ها (اعم از زن و مرد) و جوامع انسانی به یکدیگر است. وجود حقیقت مشترک انسانی میان افراد و جوامع مختلف، به معنای نبود تفاوت میان آن دو نوع نیست، بلکه این حقیقت مشترک، در قالبی متفاوت (اعم از جنسیت، قوم، زبان و فرهنگ) تبلور یافته (حجرات: ۱۳) و همین امر موجب تفاوت شخصیتی و هویتی میان آن دو گردیده است. اساساً قبیله‌ها و شعوب انسانی به‌رغم تفاوت‌هایی که به لحاظ فرهنگی، زبانی و گاه مذهبی دارند، به جهت انسانی مشترک‌اند و در ارزش‌های انسانی و نگرش‌های اخلاقی اشتراک نظر دارند.

مهم اینکه وجود تفاوت‌های فردی و اجتماعی، همواره برای صورت‌بندی جامعه و تمدن مطلوب نیستند. باید میان تفاوت به‌مثابه ظرفیت با تفاوت به‌مثابه مشکل تفکیک قائل شد. تفاوت به‌مثابه ظرفیت آن است که هر کدام از افراد یا جوامع متفاوت به اقتضای تفاوت‌های وجودی‌شان، توانایی‌ها و قابلیت‌های متفاوتی دارند که به شرط وجود زمینه و فضای مناسب، به فعلیت می‌رسند. فعلیت هر یک از این توانایی‌ها، بسترساز دیگر استعدادها و آسان‌کننده بروز و تجلی توانایی‌های دیگر افراد می‌شود. علامه طباطبایی می‌نویسد:

معاشرتی که از نظر مردان معروف، شناخته‌شده و نزد آنها متعارف است، این است که یک فرد از جامعه، جزئی باشد مقوم جامعه؛ یعنی در تشکیل جامعه دخیل باشد و دخالتش مساوی باشد با دخالتی که دیگر اعضا دارند و در نتیجه تأثیرش در به‌دست آمدن غرض تعاون و همکاری عمومی به مقدار تأثیر دیگر افراد باشد، و بالاخره همه افراد مورد این تکلیف قرار گیرند که هر یک کاری را که در وسع و طاقت دارد و جامعه نیازمند محصول آن کار است انجام دهند و آنچه از محصول کارش مورد نیاز خودش است، به خود اختصاص دهد و مازاد را در اختیار دیگر افراد جامعه قرار داده، در مقابل از مازاد محصول کار





دیگران آنچه لازم دارد بگیرد. این آن معاشرتی است که در نظر افراد جامعه معروف است، اما اگر یک فرد از جامعه غیر این رفتار کند - و معلوم است که غیر این تنها یک فرض دارد - و آن این است که دیگران به او ستم کنند و استقلال او در جزء بودن برای جامعه را باطل نموده، تابع و غیر مستقل سازند؛ به این معنا که دیگران از حاصل کار او بهره‌مند بشوند، ولی او از حاصل کار دیگران بهره‌ای نبرد و شخص او استثنا شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۲۵۵).

چنین بیانی نشان می‌دهد اسلام با کشیدن خط بطلان بر تمام باورهای جاهلانه آن زمان، بر ارزش انسانی زن تأکید کرده و می‌فرماید: «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» (آل عمران: ۱۹۵). همه از یکدیگرید و باید با مشارکت یکدیگر به ساختن جامعه انسانی پردازید که جامعه انسانی به هر دوی شما به صورت برابر نیازمند است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۲۵۶).^۱

افزون بر اینکه به فعلیت رساندن این ظرفیت‌های متفاوت برای هر فرد یا گروهی، یک حق است^۲ و باید آن را ایفا کرد، این حق انسان متفاوت از یکدیگر (در آفرینش) است که بتواند از استعدادهای متفاوت خود بهره‌گیرد و آنها را به فعلیت رساند. همین‌طور این حق جامعه انسانی است که تمامی ظرفیت‌ها و عوامل انسانی متفاوت در درون خود را فعال کرده و از ظرفیت‌ها و زمینه‌های متفاوت در جهت رشد انسانی خود بهره‌برد.

۱. وقتی از برابری مرد و زن در اجتماع سخن به میان می‌آید، مراد تساوی آن دو در انسانیت است، نه در داشتن نقش‌های یکسان و مشترک. از نظر اسلام زن و مرد به‌عنوان دو موجودی که در انسانیت برابرند، در داشتن فرصت‌هایی که بتوانند توان و استعداد خود را به فعلیت رسانده و از آزادی‌های مشروع انسانی بهره‌مند باشند، نیز برابرند و تفاوتی میان آنها نیست، اما این معنا با داشتن نقش یکسان متفاوت است و لازم نیست هر دو گروه زن و مرد به ایفای یک نقش مشترک پردازند، بلکه داشتن فرصت برای ایفای نقش زنانه برای زنان و نیز داشتن فرصت برای ایفای نقش مردانه برای مردان و در عین حال، داشتن فرصت برای ایفای نقش‌هایی که به انسانیت افراد ارتباط دارد نه به جنسیت، برای هر دو گروه مردان و زنان امری است که خواسته فطرت سلیم بشری است که باید در سطح خانواده، اجتماع و تمدن‌های بشری به اجرا درآید تا به معروفی که قرآن کریم انسان‌ها را به اجرای آن در امور مختلف امر کرده دست یابیم (فضل الله، ۱۳۸۱: ۶۸).

۲. در این زمینه، تحلیل فاعلی یا غایی از فلسفه حق و خاستگاه‌های متفاوت برای حقوق متفاوت بسیار حائز اهمیت است (مطهری، ۱۳۷۰: ۳۳ و ۴۱).

این نکته در مورد جوامع انسانی، تمدن‌های بشری و استعداد‌های موجود در هر کدام از آنها نیز صدق می‌کند. هر جامعه‌ای با توجه به شرایط متنوع، پیشینه و ویژگی‌های متمایز خود، روحیه ویژه خود را دارد و تفاوت‌هایی در خواسته‌ها و گرایش‌هایش با دیگران می‌یابد. همین تفاوت‌ها، خود ظرفیت‌های تازه و متفاوتی را برای آن جامعه ایجاد می‌کند که عین آن و گاه حتی شبیه آن در ظرفیت‌های جوامع دیگر یافت نمی‌شود. بی‌شک توجه به این ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی متفاوت در یک جامعه و ترکیب و سامان‌دهی آنها در ایجاد جامعه‌ای بزرگ‌تر به نام تمدن (به‌مثابه کلان‌ترین و شامل‌ترین واحد اجتماعی) بسیار سازنده و اثربخش است. بر این اساس، می‌توان گفت که اساساً در هر تمدنی تنوع‌های فرهنگی، قومی و حتی مذهبی وجود دارد و این تعدد و تنوع، ظرفیت‌ها را در هم ضرب می‌کند و از برآیند آن یک جامعه کامل‌تر، پیشرفته‌تر و بزرگ‌تر درست می‌کند. فرایند تمدن‌سازی در اسلام نیز چنین روندی را طی می‌کند و باید در مسیر چنین فرایندی، تجمع میان ظرفیت‌های افراد متفاوت و همین‌طور جوامع مختلف ایجاد شود تا بستر شکل‌گیری تمدن به‌مثابه یک کلان جامعه فراهم گردد.

اما تفاوت به‌مثابه مشکل، تفاوت‌هایی میان افراد و جوامع است که بدون توجه به مشترکات انسانی و معنوی، تنها بر تفاوت‌های دنیوی تأکید می‌کند: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»: و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود، و صبر کنید که خدا با شکیبایان است (انفال: ۴۶). این تفاوت‌ها نه تنها به اختلاف‌ها و تنازع‌ها می‌انجامد، بلکه به دلیل تجاوز به حریم دیگران، زمینه‌های تحصیل حق و عدالت را نیز از میان می‌برند. از سوی دیگر، این تفاوت‌ها سبب اختلال‌های هویتی می‌شوند و آن حقیقت مشترک میان افراد و یا جوامع انسانی را به‌بانه موارد تفاوت، مغفول نهاده و با ایجاد درگیری در جامعه، امکان فعلیت استعداد‌های انسانی را ناممکن می‌سازند.

در وضعیت تفاوت‌ها به‌مثابه مشکل، مدارا و تساهل در ادبیات سیاسی و اجتماعی امروز می‌تواند راهی معقول باشد تا تنازع‌های اجتماعی برطرف شوند، ولی تساهل و رواداری هرگز نمی‌تواند اختلال‌های هویتی برآمده از تفاوت‌های دنیوی و تفاوت‌های





گسیخته از حقیقت و هویت مشترک انسانی را حل کند و حقوق اجتماعی هر یک از افراد (آنجا که تأمین آن حق به همراهی افراد یا جوامع دیگر وابسته است) را تأمین نماید؛ یعنی با مدارا و تساهل نمی‌توان مشکل به ظهور نرسیدن قابلیت‌ها و استعدادها را در وضعیت اختلاف چاره کرد. به بیان دیگر، با مدارا می‌توان از خشونت جلوگیری کرد، ولی نمی‌توان هویت مشترک انسانی را در میان افراد و جوامع که هسته مرکزی یک جامعه بدان وابسته است، شکوفا کرد.

برای حل مشکل تفاوت‌ها، باید در پی راهی دیگر بود تا بتوان از هویت‌های متفاوت که حقوق متفاوتی را ایجاب می‌کنند، پلی به حقیقت مشترک انسانی در میان هویت‌های فردی و اجتماعی ایجاد کرد. به دیگر بیان، باید بتوان در عین رسمیت‌بخشی به تفاوت‌ها و جلوگیری از خشونت و زور و نیز رسمیت‌دادن اشتراک‌های وجودی و انسانی فعال‌شده بر پایه همان مشترکات انسانی، جامعه‌ای یکپارچه با هدف توحیدی و تعالی‌دنیوی پدید آورد. در منطق قرآنی، این راه بدیل و البته متریقی در وضعیت تفاوت‌ها، «معاشرت یا مصاحبت معروف» (نساء: ۱۹)^۱ است که ما آن را اصل «تعامل

۱. درست است که «عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» درباره زنان مطرح شده است، ولی اصل تعامل، معاشرت، مصاحبت و گفتار و کردار انسان‌ها در موارد مختلف قرآنی به معروف توصیه شده است که می‌توان از آن اصلی را استخراج کرد و به عنوان تعامل به معروف در جامعه انسانی بر آن تمرکز کرد. گاهی این تعامل معروف با تعبیر مصاحبت در مورد والدین به کار رفته است «صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا: در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن» (لقمان: ۱۵). گاهی نیز به تبعیت از معروف توصیه شده است: «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاؤُهُ لِلَّهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ: و هر کس که از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولی مقتول]، چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود، [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند، و با [رعایت] احسان، [خونبها را] به او بپردازد. این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماس است» (بقره: ۱۷۸). گاهی به «طاعت و قول معروف» سفارش است: «أَقُولُ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى: گفتاری پسندیده [در برابر نیازمندان] و گذشت [از اصرار و تندي آنان] بهتر از صدقه‌ای است که آزاری به دنبال آن باشد» (بقره: ۲۶۳)؛ «فُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا: با آنان سخنی پسندیده گوید» (نساء: ۸)؛ «طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ: [ولی] فرمان‌پذیری و سخنی شایسته برایشان بهتر است» (محمد: ۲۱). گاهی نیز تأکیدهای فراوانی بر امر به معروف و نهی از منکر شده و بلکه شکل‌گیری امت و بهترین امت در گرو تحقق امر به معروف و نهی از منکر دانسته شده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ: شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند باز می‌دارید، و به خدا ایمان دارید» (آل عمران: ۱۱۰).

معروف» در مطلق روابط انسانی نام می‌گذاریم.

تعامل معروف نه تنها در حل مشکل تفاوت بین زن و مرد، بلکه در تفاوت‌های گروهی میان جوامع انسانی راهکاری مؤثر است. معاشرت معروف تنها تساهل یا تسامح نیست، بلکه تعاملی پیشرفته است که در آن نه تنها انسان‌ها یکدیگر را تحمل می‌کنند و کاستی‌ها را با صبر و تسامح می‌پذیرند، بلکه افزون بر صبر و تحمل (که یک رفتار سلبی است)، یکدیگر را می‌بخشند و افزون بر عفو و بخشش و کنار نهادن کینه‌های انسانی و اجتماعی، با مصاحبت معروف به یکدیگر در به‌فعلیت رساندن ظرفیت‌های انسانی کمک می‌رسانند (رفتار ایجابی). چنین معاشرتی ظرفیت‌های موجود در تفاوت‌ها را فعال کرده و راه را به سوی جامعه آرمانی و توحیدی می‌گشاید تا زمینه‌های شکل‌گیری تمدن اسلامی و قرآنی فراهم گردد.

ناگفته نماند که تعامل معروف موجب نوعی از محبت میان افراد جامعه نیز می‌شود. افزون بر اینکه محبت و ولایت خود مصداقی از معروف است که باید در معاشرت با دیگران، از جمله زنان و دیگر جوامع ایمانی آن را لحاظ کرد و در روابط اجتماعی، محبت معقولی را میان افراد جامعه و نیز میان جوامع مختلف ایمانی پدید آورد: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (توبه: ۷۱): مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و می‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند (فضل الله، ۱۳۸۳: ۳۳).

بنابراین، تعامل معروف در ادبیات قرآنی، پیشنهادی پیشرفته در وضعیت تفاوت‌های انسانی است. در نظریه قرآنی «تعامل معروف»، ظرفیت‌های مختلف فردی و اجتماعی به فعلیت می‌رسند، حقوق افراد و گروه‌ها تأمین و تضمین می‌شود، احسان و ایثار در مناسبات فردی و جمعی برجسته می‌شود و مهم‌تر اینکه محبت و عشق میان افراد و جوامع متفاوت، آنها را به هم پیوند می‌دهد و از تناکح حُبّی میان آنها، کارکردهای خارق‌العاده اجتماعی و فرهنگی در سطح کلان تمدنی پدید می‌آید.

«تعارف» بنیاد «معاشرت معروف» در تمدن اسلامی

در نگرش اخلاقی، تعارف نه تنها برای نظم و انسجام اجتماعی، بلکه برای رسمیت‌بخشی





به یکدیگر و حفظ کرامت انسانی^۱ دیگران است. در «تعارف» و شناخت یکدیگر، نوعی از اکرام نفس و به رسمیت شناختن یکدیگر وجود دارد. به رسمیت شناختن یکدیگر راهی است برای اذعان به کرامت انسانی دیگرانی که متفاوت از ما هستند. وقتی انسانیت انسانی را به رسمیت نمی‌شناسیم و او را به حساب نمی‌آوریم، در واقع کرامت انسانی او را نادیده می‌گیریم و او را تحقیر می‌کنیم. «تعارف» واقعی می‌تواند مرزهای ساختگی میان خود و دیگری را از میان بردارد و خودخواهی‌هایی را که شکاف میان من و دیگری را موجب می‌شود، چاره کند. در نگرش عرفانی هم اگر تعارف به معنای معرفت عمیق باشد، می‌توان از تعارف یکدیگر راهی برای معرفت‌الله باز کرد. برای تبیین این دیدگاه، توجه به چند نکتهٔ مقدماتی ضروری خواهد بود:

نخست اینکه هر چند روایت‌های فراوانی مانند «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ»: کسی که خود را بشناسد پروردگارش را می‌شناسد (تمیمی آمدی، بی‌تا، ج ۵: ۱۹۴) و «اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه»: نفس شناس‌ترین شما خداشناس‌ترین شماست، اهمیت سیر انفسی را نشان می‌دهند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۱۷۰) و سیر انفسی که علمی حضوری و شهودی است، به تعبیر علامه طباطبایی «تنها سیری است که نتیجه‌اش معرفت حقیقی و حقیقت معرفت است» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۱۷۲) و انسان را به مبدأ حیات و ارتباط آن با توحید، نبوت و معاد متوجه می‌سازد، ولی شناخت نفس تنها در سیر انفسی رخ نمی‌دهد، بلکه همین شناخت نفس که مقدمه شناخت الهی است، چه‌بسا ممکن است از طریق شناخت نفس دیگران نیز به دست آید. نه تنها من و نفس من آیه‌ای از آیات الهی است، بلکه دیگران و نفوس دیگران نیز آیات الهی هستند و شناخت آنها موجب شناخت خداوند می‌شود. در حقیقت تنها شناخت نفس خود نیست که راه به خدا می‌برد، بلکه شناخت نفس دیگری هم (به‌مثابه اسمی از اسمای خداوند) حامل نشانی از نشانه‌های خداست و شناخت او مرا به شناخت خداوند می‌رساند. انسان‌های دیگری که متفاوت از یکدیگرند، آیات پروردگارند؛ آن‌گونه که در

۱. در وصیت‌نامهٔ امیر مؤمنان به امام حسن مجتبی ۷ آمده است: «پسرم! نفس خود را گرامی و محترم بدار از اینکه به پستی دچار شود، زیرا اگر از نفس خود چیزی را باختی و از دست دادی، دیگر هیچ چیز نمی‌تواند جای آن را پر کند» (نهج البلاغه، وصیت ۳۱: ۹۲۹).

قرآن می‌خوانیم: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافُ الَّذِي كُنْتُمْ فِيهِ اختلفتم وَاَلْوَانِكُمْ اختلفتم اِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ» (روم: ۲۲): و از نشانه‌های قدرت اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌هایتان، در این عبرت‌هایی است برای دانایان.

قرآن کریم در عین حال که تمام عالم هستی را به‌عنوان نشانه خداوند و هر ذره از ذرات آفرینش را آیه قدرت، عظمت، علم و حکمت او می‌داند، برای انسان جایگاه ویژه‌ای قائل شده است؛ «یعنی از نظر قرآن این فصل از فصول کتاب آفرینش که نامش انسان است، آموزندگی‌هایی دارد بالاتر و بیشتر از آنچه مثلاً در ختان دارند» (مطهری، ۱۳۷۱: ۱۹۷). بدین ترتیب، تعارف دیگرانی که از من و ما نیستند، ولی انسان هستند، معرفتی است از یکی از آیات جامع الهی که از رهگذر آن شناخت، انسان می‌تواند به تکامل انسانی و عرفانی دست یابد (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۲۱: ۱۶۰).

نکته دیگر اینکه تنها آیه خدا بودن من علوی نهفته در شخص دیگر مهم نیست، بلکه آن من علوی دیگری، با من علوی در درون من مشترک است و این در ایجاد پیوند میان من و دیگری بسیار مهم است. این گونه اشتراک در من علوی میان ما و دیگران، در بسامان کردن یک جامعه بر اساس من کلی علوی مشترک در جامعه و تمدن بسیار قابل اعتناست. استاد مطهری در مورد این من علوی و اشتراک آن با من علوی دیگران می‌گوید:

انسان دارای مراتب وجودی است که در عالی‌ترین مراتب وجودی بالاتر از فرشته، و در درجات پایین‌تر جمادی بیش نیست. در درجات متعالی وجودش، میان «من»ها تباینی نمی‌بیند؛ بدین معنا که میان خود با افراد دیگر، من و مایی نمی‌بیند. این «من» همان است که قرآن آن را «نَفَعْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»: از روح خود در آن دمیدم (حجر: ۲۹) معرفی کرده است و در این مرحله است که تفاوت‌ها دیگر به چشم نمی‌آید. یک‌دستی در عالم ظهور و بروز می‌کند: «ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ»: در آفرینش [خدای] بخشایشگر هیچ‌گونه اختلاف [و تفاوتی] نمی‌بینی (ملک: ۳)، اما در مراتب جمادی، «من» هر کس (که همان من طبیعی انسان است) در مقابل «من»های دیگر قرار می‌گیرد و گویی حفظ این «من» مستلزم نفی «من»های دیگر است. اینجاست که اختلافات پیش





می‌آید. این همان مرتبه از وجود است که خودخواهی، خودپرستی و این قبیل مسائل در آن درجه محقق می‌شود و طبق تعلیمات دینی در مبارزه و جهاد با آن سفارشات مؤکدی وارد شده است (مطهری، ۱۳۷۹: ۲۴۵-۲۶۱).

هر اندازه انسان در جهاد با نفس موفق‌تر باشد و از مرتبه خود طبیعی‌اش فاصله بگیرد، به خود متعالی‌اش نزدیک‌تر می‌شود و این باعث رقیق‌تر شدن نفس و توسعه آن در نسبت با دیگران می‌شود. دور شدن از خود طبیعی، در واقع زدودن فاصله‌ای است که میان من و دیگران وجود دارد و نزدیک شدن به خود متعالی در واقع دیدن روح دیگران در کنار خود است. با شکستن حبابی که اطراف هر «من طبیعی» را فرا گرفته، «من‌های همه به هم می‌پیوندند و با هم یک من علوی مشترک را تشکیل می‌دهند. در واقع، حجاب میان آنها از بین رفته و واقعیت همه که همان «نَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» خداوندی است (حجر: ۲۹)، متجلی می‌شود.

با توجه به این مقدمه عرفانی و اخلاقی درباره رابطه عرفان نفس و عرفان دیگری، باید گفت چه آنجا که دیگری به عنوان «آیه‌ای از آیات الهی» است و چه آنجا که دیگری به مثابه «بخشی از نفس و خود علوی من» تلقی می‌شود، شناخت عمیق دیگری نه تنها به مثابه شناخت نفس انسان دیگر، بلکه به عنوان پاره‌ای از شناخت نفس خود انسان، به معرفت الله می‌انجامد. حال روشن است که شناخت «من» دیگری که آیه است و «من علوی» دیگران که پاره‌ای از «من علوی» خود است، همواره به نزدیکی میان نفس‌ها و انسجام اجتماعی و پیوند میان «من‌ها» انجامیده و از اختلاف میان آنها جلوگیری می‌کند.

با بررسی عرفانی آیه سیزدهم سوره حجرات، اکنون تعارف معنای عمیق‌تری می‌یابد. در این معنای گسترده از «تعارف»، فلسفه آفرینش تفاوت‌های زن و مرد، قبایل و شعوب انسانی، هم برای شناخت آیه‌ها و اسمای متعدد و متفاوت الهی است و هم برای شناخت خود آدمی است. چنین تلقی‌ای از تفاوت‌ها و فلسفه آن، هرگز به تفاخر و برتری‌جویی گروهی بر گروه دیگر نمی‌انجامد و بلکه هرکس به نوبه خود از جهت آیت خدا بودن، ارزش والا و البته برابر با دیگران پیدا می‌کند. با این تعارف، نه تنها تنازع‌های ناشی از تفاوت‌ها از میان خواهد رفت، بلکه زمینه برای معاشرت معروف با

یکدیگر هموار می‌شود و ایجاد جامعه‌ای توحیدی که همگان در آن با شناخت یکدیگر خدا را می‌شناسند و بر اساس خواسته‌های او عمل می‌کنند، فراهم می‌گردد. از این منظر، اساساً معاشرت معروف با دیگری نوعی از معاشرت معروف با خود است. ایفای حقوق انسان‌های دیگر، ایفای حق خود من است و احسان به آنها احسان به خود می‌باشد. بی‌شک، چنین معاشرت، تعامل و تعاونی در جامعه و تمدن انسانی زمانی رخ می‌دهد که آن تعارف عمیق و پیوند روحانی میان انسان‌ها به وجود آمده باشد، وگرنه بدون آن تعارف و بدون پیوند معنوی میان ابنای بشری و گروه‌های مختلف انسانی، تضاد و تنازع همواره در جوامع حاکم خواهد بود و نظم و انسجام اجتماعی جز با قانون و نظارت پلیس برقرار نخواهد شد.

بدین‌سان تعارف و شناخت یکدیگر، از ضرورت‌های تعامل، مصاحبت و معاشرت معروف است. اگر انسان‌ها از یکدیگر شناختی نداشته باشند و همدیگر را به رسمیت نشناسند و کرامت انسانی دیگران را لحاظ نکنند، به طور طبیعی امکان تعامل اخلاقی و معاشرت نیک میان آنها ناممکن خواهد بود. همین‌طور تا زمانی که انسان‌ها نفوس یکدیگر را به درستی نشناسند و همدیگر را به‌عنوان آیه‌ای از آیات الهی تلقی نکنند، زمینه برای تعامل معروف (در تفسیر توحیدی) پدید نخواهد آمد و از این‌رو، انسان‌ها در خدمت به خلق و محبت به دیگر انسان‌ها ناتوان خواهند بود و در عمل، تعامل و تعاون عمیقی میان انسان‌ها پدید نخواهد آمد.

گفتنی است نسبت میان تعارف و تعامل معروف یک‌سویه نیست و چنین نیست که تنها تعارف موجب تعامل معروف میان ابنای انسانی بشود، بلکه در مقابل تعامل معروف نیز در دستیابی به تعارف و شناخت متقابل اثر می‌گذارد. تعامل معروف که در تعاملی کرامت‌محور، عدالت‌محور، احسان‌محور و محبت‌گرا تحقق عینی می‌یابد، ارتباط میان من و دیگری را تسهیل می‌کند و در وضعیت ارتباط سهل، امکان شناخت از یکدیگر بیشتر می‌شود. همین‌طور عدالت، احسان و محبت موجب می‌شود که افراد بتوانند در معرفی خود و تجلی بخشی به ظرفیت‌های خود با قدرت و اعتماد بیشتری عمل کنند و همین امر بی‌شک در صورت‌بندی تعارف اجتماعی بسیار اثرگذار خواهد بود.



نتیجه گیری

فرایند تمدن سازی در سرزمین های اسلامی را باید با مؤلفه ها و اصول وحیانی و اسلامی آغاز کرد. آموزه های وحیانی و معارف متعالی پیامبران و اهل بیت :، عناصر و اصول بنیادین تمدنی را در اختیار ما می گذارد که باید در نخستین گام آنها را استخراج کنیم و در گام بعدی آنها را از منظر تمدنی و کارکردهای کلان اجتماعی بازخوانی کنیم و سپس آنها را در زندگی عینی و عملی خود نهادینه سازیم. یکی از این عناصر اعجاز آور که می تواند مناسبات کلان اجتماعی را رقم بزند و الگوهایی را در تنظیم روابط بین انسان ها ایجاد نماید، «تعارف» در قرآن است. تعارف در حقیقت، حکمت آفرینش تفاوت ها و کثرت های انسانی است تا انسان ها بتوانند راهی به سوی معرفت و کمال نهایی بیابند. این تعارف تنها یک تعارف عرفانی با کارکردهای سلوکی صرف نیست، بلکه این تعارف، زندگی این جهانی در مقیاس تمدنی را متأثر می سازد و مناسبات کلان اجتماعی را اصلاح می کند و راه را به سوی تعامل معروف و تعاون در نیکی ها می گشاید. جامعه ای که در آن تعارف وجود دارد، جامعه ای که در آن تعامل های انسانی بر اساس معروف رخ می دهد و جامعه ای که در آن تعاون در نیکی ها وجود دارد، نه در ادبیات اسلامی، بلکه حتی در ادبیات مدرن هم جامعه ای متمدن تلقی می شود و فرایند تمدنی و تکامل اجتماعی در آن به آسانی رخ می دهد.



کتابنامه

- * قرآن کریم، ترجمه فولادوند.
- * نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام.
۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸ ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۲. احمد بن زکریا (۱۴۰۴)، معجم المقاییس اللغة، بی جا: مکتب الاعلام الإسلامی.
 ۳. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ۴. تیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد (بی تا)، تصنیف غرر الحکم و دُرر الحکم، قم: مکتب الاعلام الإسلامی.
 ۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق)، المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، بیروت و دمشق: دار العلم و الدار الشامیه.
 ۶. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۲)، «برخورد تمدن‌ها»، در: نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه و ویراسته مجتبی امیری، چاپ چهارم، تهران: وزارت امور خارجه.
 ۷. زمخشری، محمود (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العربی.
 ۸. شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم (۱۴۱۲ ق)، فی ظلال القرآن، چاپ هفدهم، بیروت و قاهره: دار الشروق.
 ۹. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر همدانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
 ۱۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه مترجمان، تهران: فراهانی.
 ۱۱. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۱۲. فضل الله، سید محمدحسین (۱۴۱۹ ق)، تفسیر من وحی القرآن، چاپ دوم، بیروت: دار الملائک للطباعة والنشر.
 ۱۳. _____ (۱۳۸۱)، دنیای زن، ترجمه دفتر پژوهش سهروردی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.



۱۴. _____ (۱۳۸۳)، زن از نگاهی دیگر، ترجمه مجید مرادی، تهران: امیرکبیر.
۱۵. فیض کاشانی، ملا محسن (۱۴۱۵)، تفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران: الصدر.
۱۶. قمی مشهدی، محمد بن رضا (۱۳۶۸)، کنز الدقائق و بحر الغرائب، چاپ اول، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
۱۷. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۰)، بیست گفتار، چاپ هفتم، قم: صدرا.
۱۹. _____ (۱۳۷۹)، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ سی و پنجم، قم: صدرا.
۲۰. _____ (۱۳۷۱)، فلسفه اخلاق، تهران: صدرا.
۲۱. میلاد، زکی (۲۰۰۸)، المسئلة الحضاریه، کیف نبتکر مستقبلنا فی عالم متغیر، بیروت: مرکز الحضارة لتنمية الفكر اسلامی.
22. Babaei, Habibollah (2015), "The Quran Status Amid Islamic Civilization Sources," *Mplement NG Qur'anic Values in Society*, Robiatul Adawiyah Mohd (ed.), Malaysia: Universiti Sains Islam.
23. Bruce, Mazlish (2001), "Civilization in a Historical and Global Perspective," *International Sociology*, 16.



نظر
صدر